

بانوی خرد

شیعه بودند، دوستدار و پیرو. اگر فرصتی برایشان فراهم می شد دیدار امام را غنیمت می شمردند، هر چند سختگیری عباسیان بر آل علی و پیروانشان زیاد بود و دسترسی به امام سخت، وارد مفرقه شدند و برسان سراغ خانه موسی بن جعفر (ع) را گرفتند. سؤالاتی داشتند که پاسخش را از امام می خواستند. اما امام در سفر بود و فرزند عالمش، علی بن موسی (ع) هم بیرون مدینه، تا کام در دیدار، لذا سؤالات خود را در نامه ای نوشتند به اهل خانه سپردند تا شاید بعد تر کسی پاسخ را از امام گرفته و به دستشان برساند. فاطمه معصومه (س) که سن و سال چندانی هم نداشت، در خانه بود. از ناکامی شیعیان پدش متأثر شد. لذا عنایت نمود و پاسخ پرشی ها را برایشان نوشت و نامه را داد تا به دستشان برسانند. چنین کاری از او بعید نبود... آخر در دامان پدر و برادری دانا و پارسا بزرگ شده بود.





مهر دختر

شاد بودند، هم از دست خالی نبودن در جواب پرسش‌ها و هم از توجهی که فاطمه مصومه (س) به ایشان کرده بود. خوشحال مدینه را ترک کردند. بیرون مدینه، با موسی بن جعفر (ع)، مواجه شدند شرح آنچه بر ایشان گذشته بود را برای امام بازگو کردند. از این که مورد عنایت اهلیت امامت واقع شده بودند، راضی بودند. دستخط فاطمه (س) را هم نشان پدر دادند. شاید می‌خواستند با این کار یقین کنند که پاسخ پرستش‌هایشان درست است. امام متن نامه و سوال و جواب‌ها را خواند، کمی مکت کرد و اندکی بعد، لیختدی بر لپانش نشست. گویی لیختد رضایت بود. اشک شوق در چشمانش حلقه زد، رو به آسمان نمود و گفت: پدرش به فدایش!



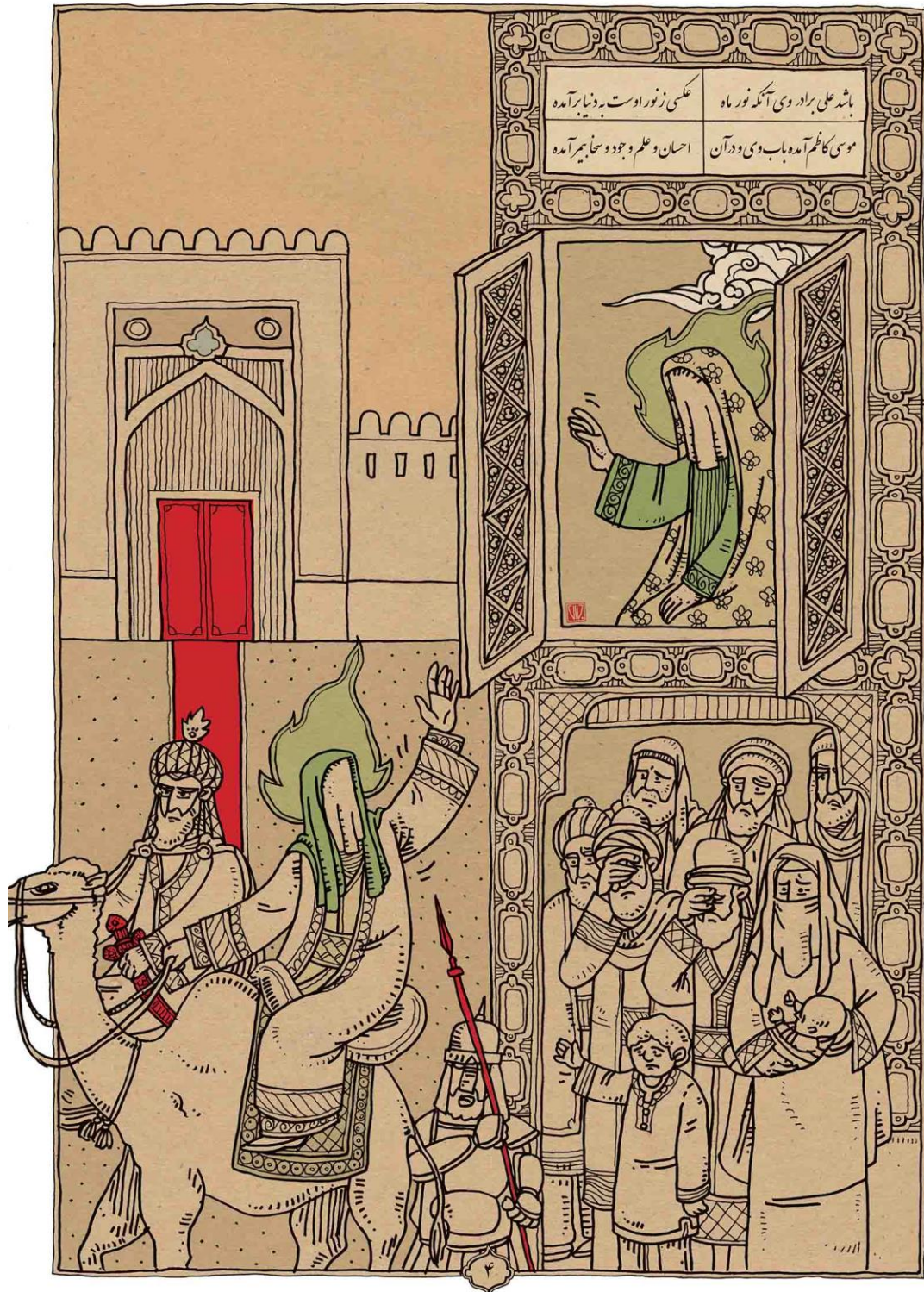


یارب برحق موسی جعفر که باب او چون کعبه قبله گاه که او تو انگر است
 حاکم بر سر که عارض گلگون او بر زهر همچون شمار آل علی سبز منظر است

مهر پدر

موسی بن جعفر (ع) در زمانی امامت شیعان را بر عهده گرفت که عباسیان پایه های حکومت خود را بر خون مخالفان استوار کرده بودند. امام چند دوره ی خفقان خلافت را تجربه کرد: منصور دوانقی، مهدی و هادی عباسی، و هارون الرشید. آخرین خلیفه، دشمنی اش از همه بیشتر بود و سیزده سال از سخت ترین دوران عمر امام را رقم زد. اگر چه امام زندان بغداد را زمان هادی عباسی پشت سر گذاشت، اما شکنجه و آزاری که از هارون به او رسید چیز دیگری بود: زندان های عباسی بن جعفر در بصره، فضل بن ربیع در بغداد و فضل بن یحیی، اما آخرین شان که امام از آن زنده به در نیامد، زندان سندی بن شاهک بود که خرمای مسمومی را به او خوردانند و شهیدش کردند. دوری موسی بن جعفر (ع) از مدینه در سال های آخر، فرزندش علی بن موسی الرضا (ع) را بزرگ و سرپرست خاندان کرده بود. در تمام این دوران، فاطمه مصومه (س) مهر پدر را در سایه ی وجود برادرش تجربه کرد و با تربیت و توجه او بزرگ و پالنده شد.





سفر بی بازگشت

پس از مرگ هارون، نزاع بین عباسیان بر سر خلافت، به چیرگی مأمون که زیرک و اهل تیرنگ بود انجامید. او مقر حکومت را از بغداد به مرو منتقل نمود تا به محل آشوب ها و فتنه های مخالفان نزدیک تر باشد. او که بر خریفان و مدعیان با زور یا تزویر غلبه یافته بود، در خصوص اهلیت پیامبر سیاست دورویی پیشه کرد. علی بن موسی (ع) را به ولجهدی خود برگزید و او را به سفری اجباری به مرو جهت عقد بیعت و لایتنهدی خود وادار نمود. امام علیترغیم میل یابلی به سفری عازم گشت که آن را بی بازگشت می دانست؛ لذا در وقت عزیمت از اهل خانه خواست که برایش گریه کنند. این مصیبت دوری، بر فاطمه معصومه (س) از همه سنگین تر بود که علی بن موسی (ع) هم پدر بود برایش. هم برادر و هم امام.

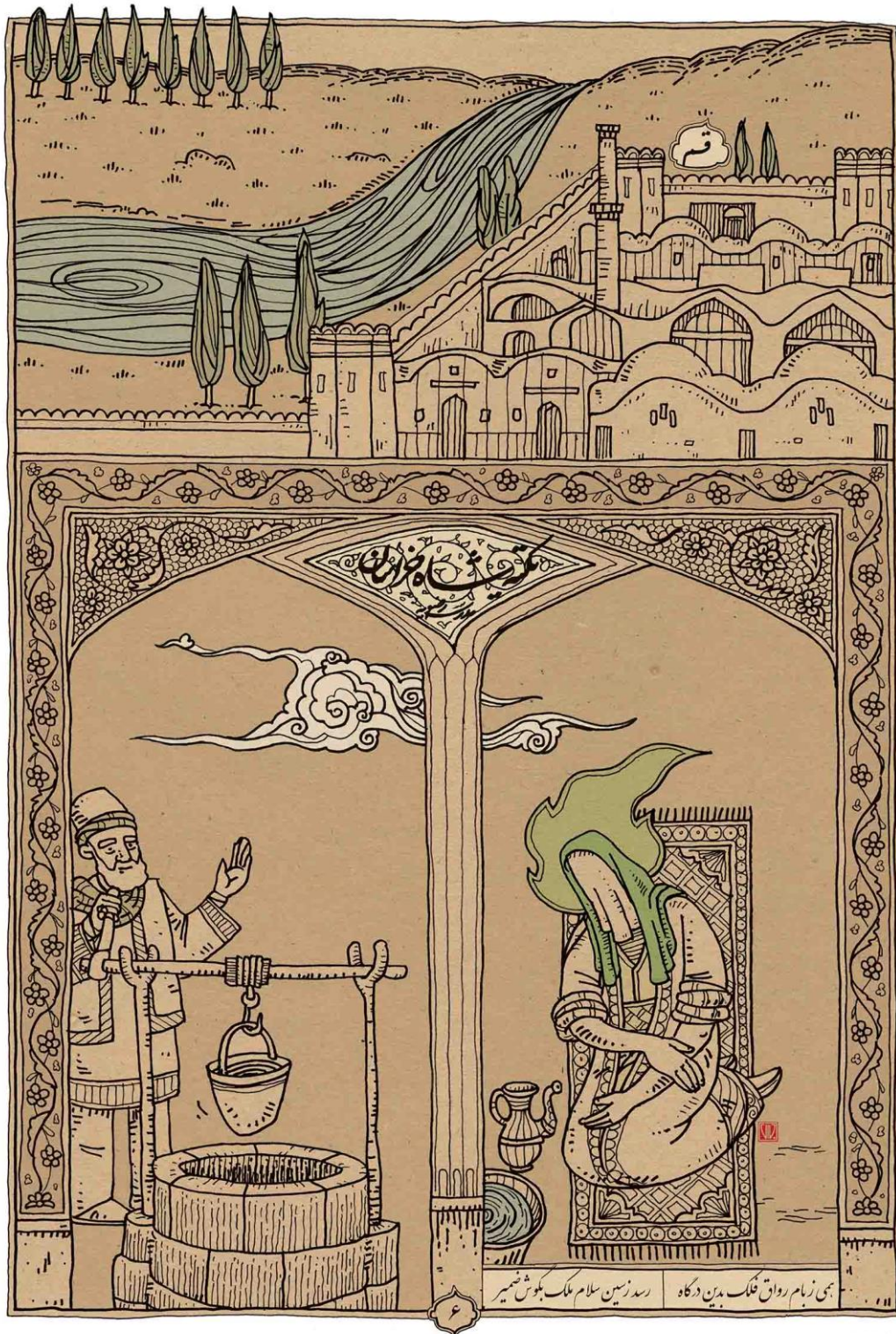




دیار دوستان

عراق و ایران، دو سرزمینی بود که دوستاناران اهل بیت در آن زیاد بودند. اهل عراق با شعار «خونخواهی حسین (ع)» با بنی امیه در افتادند و اهل خراسان با شعار «رضایت به خاندان محمد (ص)» عباسیان را باری کردند. طبرستان و دیلم نیز از مناطقی بود که همواره مورد توجه علویان و پایگاه اجتماعی آنان بود. مأمون این نکته را خوب فهمیده بود و لذا برای کاستن از فشار مخالفان بر خود، علی بن موسی الرضا (ع) را به مرو، تختگاه خلیفه آورد. اما راه مدینه تا مرو، از شهر مخالفان حکومت می گذشت؛ لذا سفر امام با همراهی رجا، بن ضحاکه، دایی مأمون و مراقبت شدید وی صورت می گرفت تا میدا شهبان شهرهایی مانند کوفه، با او ارتباط برقرار کنند. قم نیز در این میان، پناهگاه آل علی و مخالفان بنی عباس و آشیانه خاندان پیامبر (ص) شده بود... و امام این را خوب می دانست.

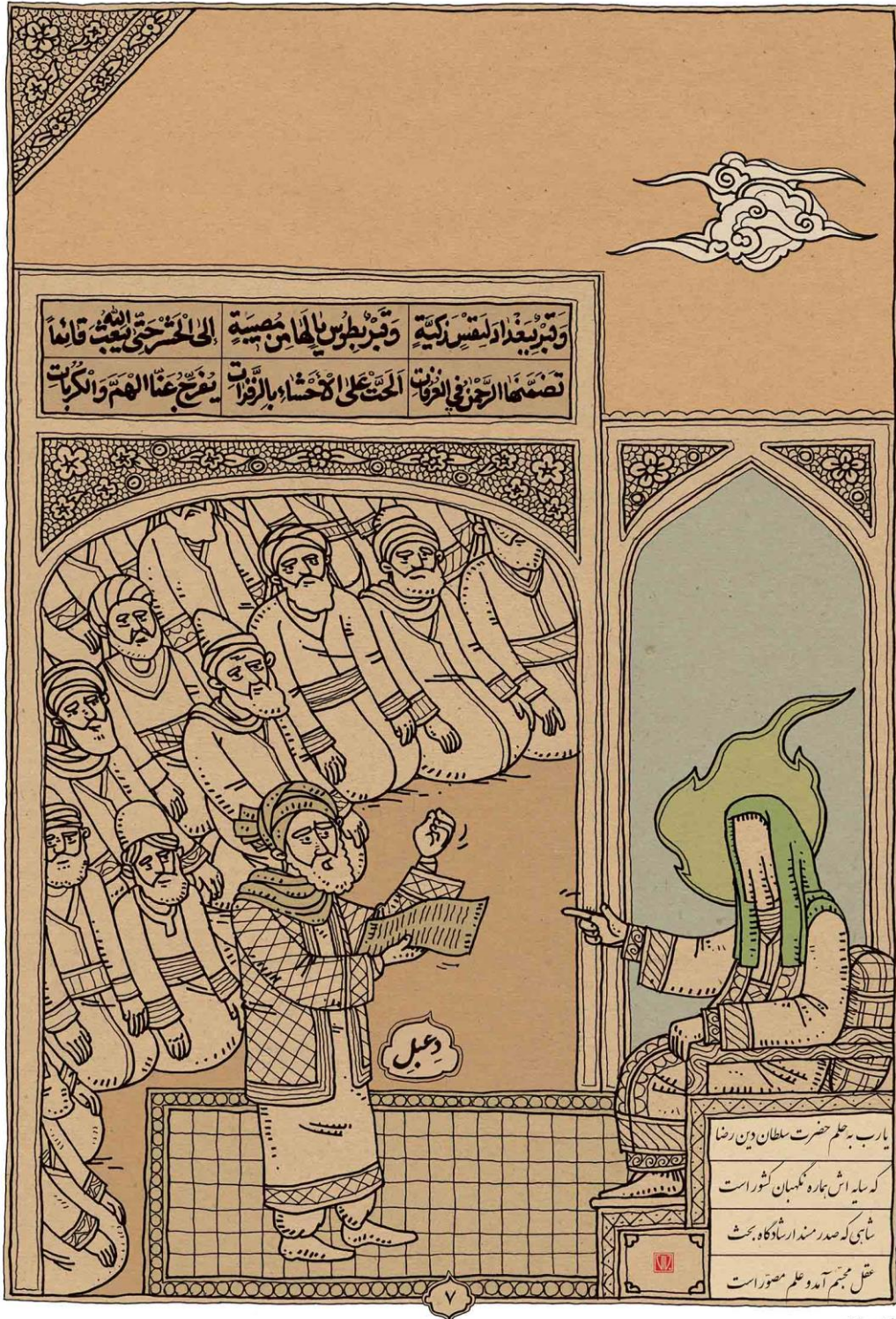




شاه خراسان

در آن زمان، قم بر سر راه ها و محل گذر نبود و عازم قم، به قصر قم آمده بود. علی بن موسی (ع) در راه عزیمت خود به سرو از نزدیکی های کوفه هم عبور داده شده، اما طبق نقل تاریخ در قم توقف کرد. پدراش قم را شهر خود می دانستند و برای دوستان خود در آن، تحفه و هدایایی از قبیل کفن و جامه و انگشتری می فرستادند. اراکتمندان به علی بن موسی (ع) زیاد بودند و لذا بر سر میزبانی امام اختلاف شد. بنا شد شتر امام در مقابل هر خانه ای که ایستاد، افتخار میزبانی برای اهل آن خانه باشند. شتر در جایی ایستاد که بعد تر ها در جای آن خانه، مدرسه «رشویه» ساخته شد و امروز تکیه و مسجد «شاه خراسان» است. امام از چاه آبی که در خانه بود، نوشید و غسل کرد و وضو ساخت. مردی که میزبان علی بن موسی شد، شب قبل در خواب این ماجرا را دیده بود، ولی شاید باورش نمی شد که فرمایش آن را با چشمان خویش ببیند. اهل خانه چقدر به این افتخار می بالیدند... خدا می داند!





شاعر مفتح

سرانجام علی بن موسی (ع) ولایت عهدی مأمون را با شریعتی که مأمون نتواند از آن سوء استفاده کند، پذیرفت. سکه‌ی درهم به نام امام، که دیگر ولیعهد بود، ضرب کردند و در خطبه‌های نماز جمعه حکومتی، نام وی به نیکی یاد می‌شد. چندی گذشت تا اینکه «دعبل خزاعی» به برو آمد. دعبل شاعر مشهوری بود که در مدح اهل بیت و هجو دشمنان شان از جمله عباسیان، اشعار و قصایدی داشت. او برای امام قصبه‌ای را پیشکش آورد که به تازگی سروده بود: نام آن قصبه‌ی «تائیه» یا «مدارس آیات» و در مدح و مرتبه‌ی خاندان رسالت بود. در مجلسی در حضور امام و شیعیان، آن را خواند. امام با او همراهی کرد و گریست و ایاتی نیز بر آن افزود. سپس ۱۰ هزار درهم، از همان حالی که نام علی بن موسی الرضا (ع)، بر آن ضرب شده بود، به‌لایه یکی از لباس‌های خود را به او هدیه داد.

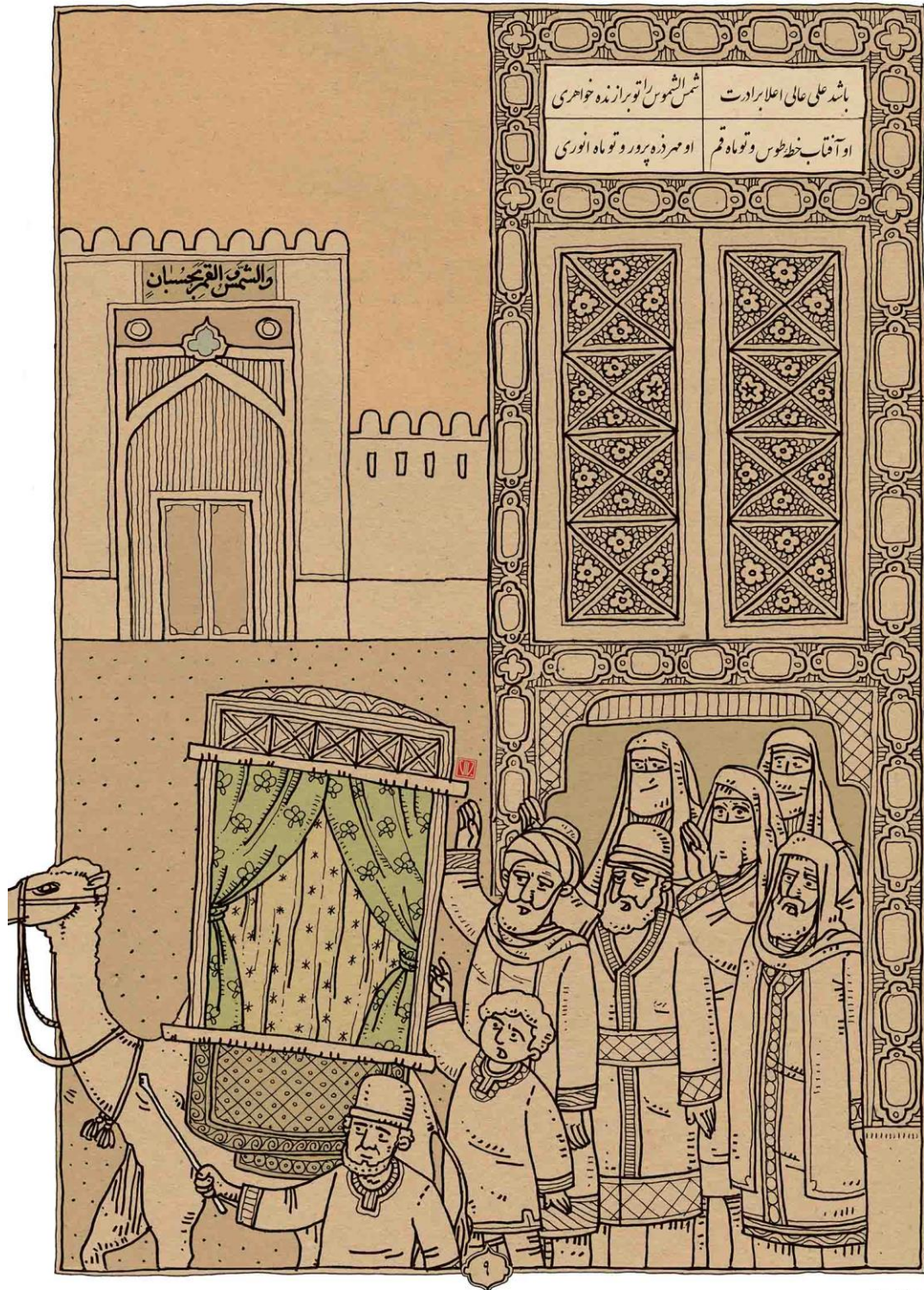




معامله ی پورکت

خبر دعبل، شعر او و هدیه های امام، در میان شیعیان پیچیده بود. حتی راهزنان بیابان نیز آوازه ی نامش را شنیده بودند. او در راه بازگشت از مرو، به قم هم آمد. اهل قم او را بسیار گرامی داشتند و هر درهم او را - که نام علی بن موسی بر آن بود - به ده درهم خریدند، هم او را سی همی داد. از او خواستند که آن لباس امام را نیز به آنان بفروشد؛ اما دعبل نپذیرفت. هر چه به او اصرار کردند، فایده ای نداشت. هنگام خروجش از شهر، عده ای از جوانان قم راه را بر او بستند و او را مجبور به فروش لباس کردند؛ سی هزار درهم. دعبل هم قبول کرد، به شرط آن که یک آستین از لباس را به او بدهند تا در کفن خود بگذارد. معامله انجام شد و کمی بعد لباس تکه تکه شده هر یک از مردم پاره ای از آن را برای تبرک و طلب شفا برداشتند.





در طلب برادر

از میان فرزندان موسی بن جعفر (ع)، آنکه بیش از همه دلنگ و نگران علی بن موسی (ع) گشت، خواهرش فاطمه معصومه (س) بود. پس از شهادت پدر در غریب بغداد، این بار بیم آن می رفت که برادر نیز در غریب خراسان شهید شود و این مصیبت فراق را سنگین تر می کرد. هر دو، با بیست و پنج سال اختلاف، در ماه ذیقعد متولد شده بودند. اما آنچه این برادر و خواهر را بیشتر به هم پیوند می داد، این بود که هر دو از یک مادر بودند: نجمه خاتون...! یک سال از هجرت اجاری علی بن موسی الرضا (ع) به مرو نگذشت که فاطمه معصومه (س) به طلب دیدار برادر عزم سفر می کند: سفری طولانی، مشقت بار و پر خطر که با همراهی برادرش «حمزه»، خواهرش «میمونه»، خادم و جمعی دیگر صورت گرفت.



از عالمش برون صف میدان جرجاه از آبخش فزون سپه و لشکر آمده

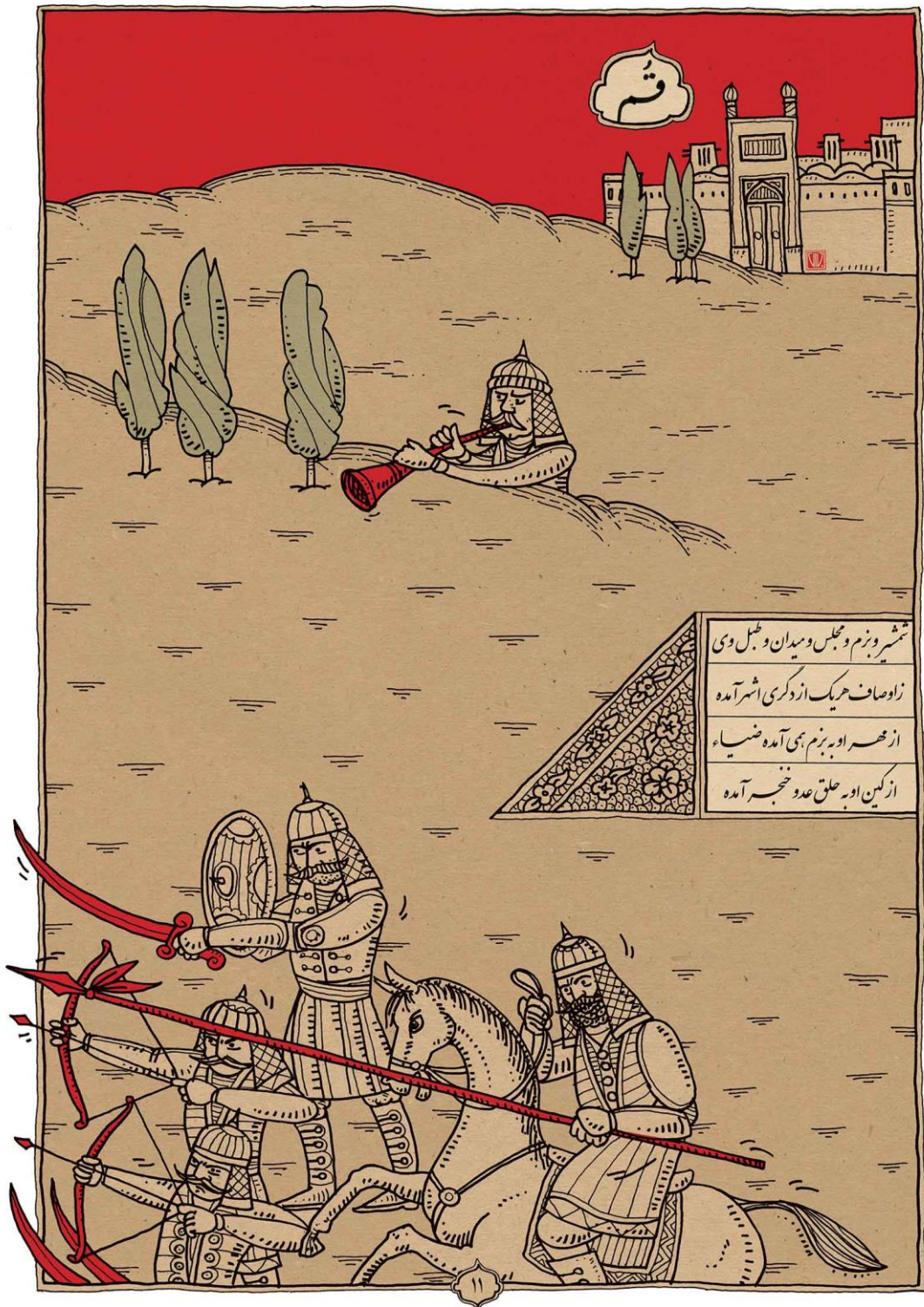
ساوه



کارزار در بیابان

وجود راهزنان، سفر را برای کاروانیان خطرناک می نمود، اما این نا امنی، خصوصا برای علویان و خاندان پیامبر که در زمان عباسیان در خطر تعقیب و آزار بودند؛ بیشتر بود. راهزنان به طلب اموال کاروان، دشمنان در پی کینه جویی و سودجویان در طمع چاقپوسی خلیفه و جایزه های او، در کمین موقعیت بودند. در این شرایط اگر چه فاطمه معصومه (س) بی یار و همراه سفر نکرد و جمعی از برادران و برادرزادگان او را مواظبت می کردند، اما ایشان برای سفر تدارک دیده بودند و ساز و برگ جنگی یا خود همراه نداشتند. در هر صورت، کاروان مدینه - چه از راه فارس آمده باشد و چه از راه نهاوند - در مسیر سفر خود از ساوه گذشت و در نزدیکی «اوه»، مورد حمله ی جمعی از دشمنان سرسخت آل علی، قرار گرفت.



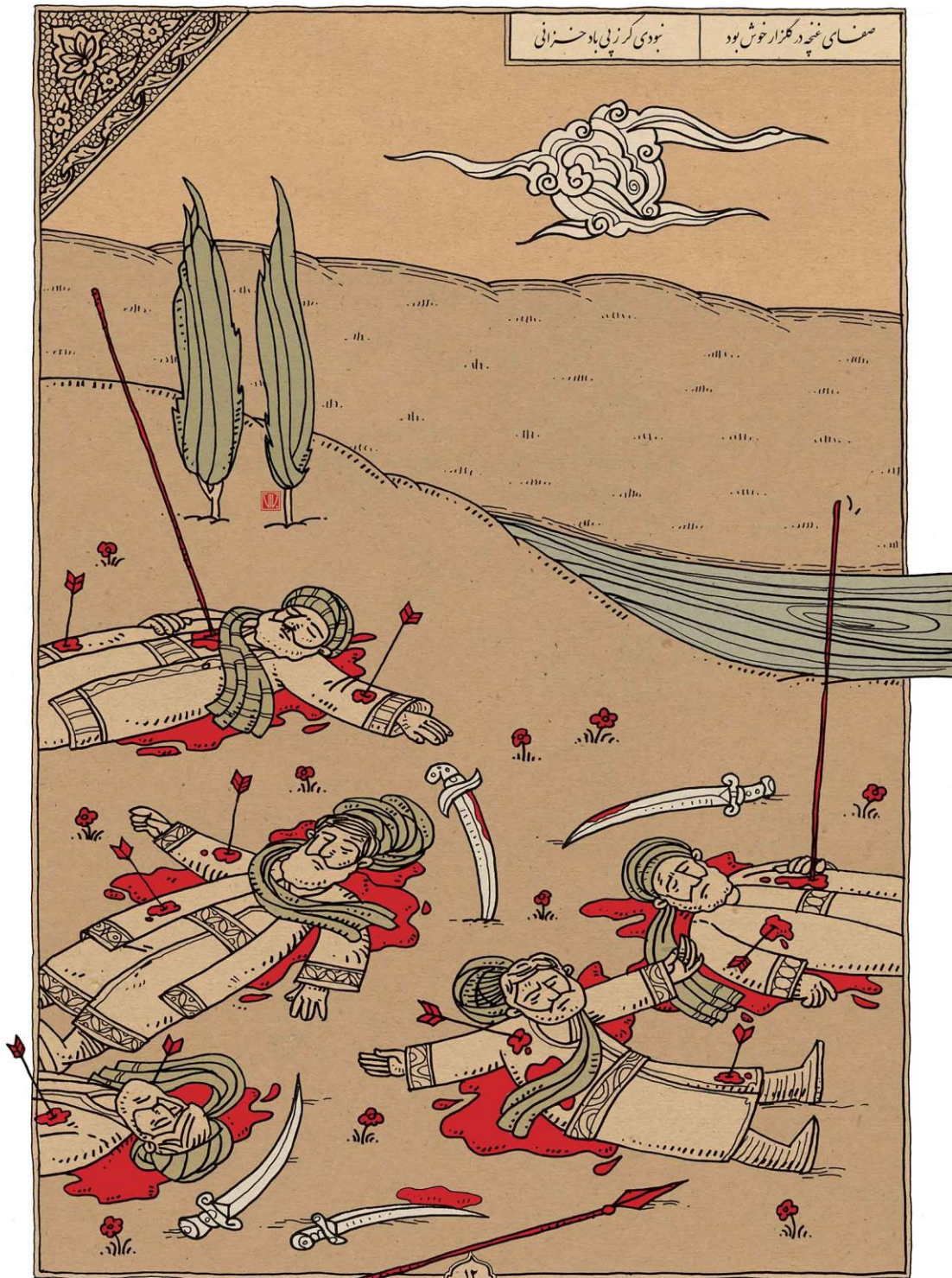


شیر و بزم و مجلس و میدان و بطل وی
 زاوصاف حریمک از دگر می اشتر آمده
 از مخسر او بزم همی آمده ضعیف
 از لکن او بر حلق عدو نخبه آمده

نبرد نابرابر

میان دشمنان و کاروان نبرد سختی در گرفت. جمع کاروان از هر سو مورد تاخت و هجوم قرار گرفت. در سرزمینی غریب و نا آشنا، بدون یار و یاور، مبارزه با دشمنان مفروض کار سختی بود. دشمن به پهانه این که کاروان از خاندان امامت است هجوم آورد و مردان و جوانان کاروان نیز در دفاع از ناموس و بانوان کاروان دفاع می کردند. سرنوشت این نبردی نابرابر تلخ بود. بیست و سه دلیر مرد همراه کاروان، جان باختند. مصیبت شهادت همراهان و جوانان افزوده شد به فریاد برادر، سختی سفر در غربت و مشقت راه طولانی. چونه جنگ پایان کسی نمی داند، ولی پس از آن، تعدادی کمی از افراد کاروان در کنار بانوان و خادمان و کنیزان باقی ماندند. در غربت، از شدت تگرانی و اندوه، فاطمه معصومه (س) بیمار شد.





دشت شقایق

این که خادم فاطمه معصومه (س) خیر درگیری و جنگ خونین را به قم آورد یا که آنان خود مطلع شدند، معلوم نیست. اما در هر حال اهالی قم وقتی خبر شدند که دیگر دیر شده بود، عده ای از بزرگان قم به همراه مردان و جوانان شهر، به راه افتادند و خود را به اردوی کاروان رساندند. کشتگان را دفن کردند و زخمی ها را مرهم نهادند و از زنان و بانوان و کنیزان و خادمان دلجویی کردند. فاطمه معصومه (س) را با احترام به قم دعوت نمودند و پاتو که می دانست اهل قم از دوستاناران خاندان پیامبر و از پیروان پادشاهی هستند، پذیرفت اما هنوز نگران بود: علی بن موسی در غربت خراسان نیز از چنین تهدید و خطری در امان نبود. شاید نمی دانست که خون برادران و برادرزادگانش و عمو زادگانش، سراسر دشت ها و کوه های ایران را رنگین خواهد کرد و مهر خاندان پیامبر را در خاک این سرزمین خواهد کاشت.



نعل خادم او کوشاوش سپهر
خمار درک او توتیای چشم بصیر

سوی دیار قم

آل سعد اشعری طایفه دار دعوت کنندگان فاطمه معصومه (س) به قم بودند. موسی بن خزرج اشعری که از شیعیان عرب ساکن قم بود، خود زمام ناقلی او را به دست گرفت و به سمت قم آورد، بانو اگرچه مانع زده بود، اما شاید در این لحظات کمی خوشحال شده باشد، چرا که به اتفاق همراهیان به دیاری می رفت که در حمایت و محبت ایشان، هم دل بودند، بانو که شرافت مردم قم را بارها از زبان پدران خود شنیده بود، به این دعوت راضی مردم و بزرگان قم راضی بود. چه بسا آن را فرصتی برای تجدید قوای کاروان می دانست تا دوباره عزم ادامه سفر کند و زودتر به دیدار علی بن موسی (ع) نایل شود. چقدر تشنه دیدار برادر بود!





استقبال نور

در روز بیست و سوم از ماه ربیع الاول، شتری که گجابه فاطمه معصومه (س) را حمل می کرد، در میان شور و اشتیاق مردم قم، از دروازه ی آن گذشت و وارد شهر شد. بانو، برادرش حمزه بن موسی (ع) و خواهرش میمونه (س) با همراهی باقیمانده ی همسفران و خدم و حشم کاروان، با استقبال گرم مردم مواجه شدند. تلخی واقعه خونباری که پشت سر گذاشته بودند کم کم، به شیرینی ابزار دوستی و مهمان نوازی که در قم انتظارشان را می کشید، تبدیل می شد. در حالی که گردآورد ایشان را فرا گرفته بودند کوجه ها و محله های شهر را پشت سر گذاشتند و به محله ای که امروزه «میدان میر» نام دارد، رسیدند. مردمی که در دل بستگی به آل علی و مخالفت با حکومت اموی و عباسی سابقه داشتند، افتخار میزبانی از دختر و خواهر امام، نصیب شان شده بود!





نزول اجلال

موسی بن خزرج اشعری، فاطمه معصومه (س) و همراهانش را در سرای خود جای داد. این مهمانان نور دیده ی صاحب و اهل خانه بودند. آنان را در آن خانه گرمی داشتند. انقی را برای بانو اختصاص دادند تا در آن استراحت کند، باشد که مشقت سفر از مدینه را اندکی بهبود بخشد. بانو اگرچه رنجور و بیمار بود، اما بیش از آنکه به استراحت بیندیشد، به وقفه ای که در وصال برادر ایجاد شده بود فکر می کرد. تمام همش دیدار علی بن موسی الرضا (س) بود و شاید این توقف ضروری او و کاروان در قم، بر اندوه فراغ او از برادر می افزود، با این حال دلگرم به محبتی بود که از سوی دوستان پدر و برادرش - که در قم کم هم نبودند- به او می رسید. این مایه امید او بود.

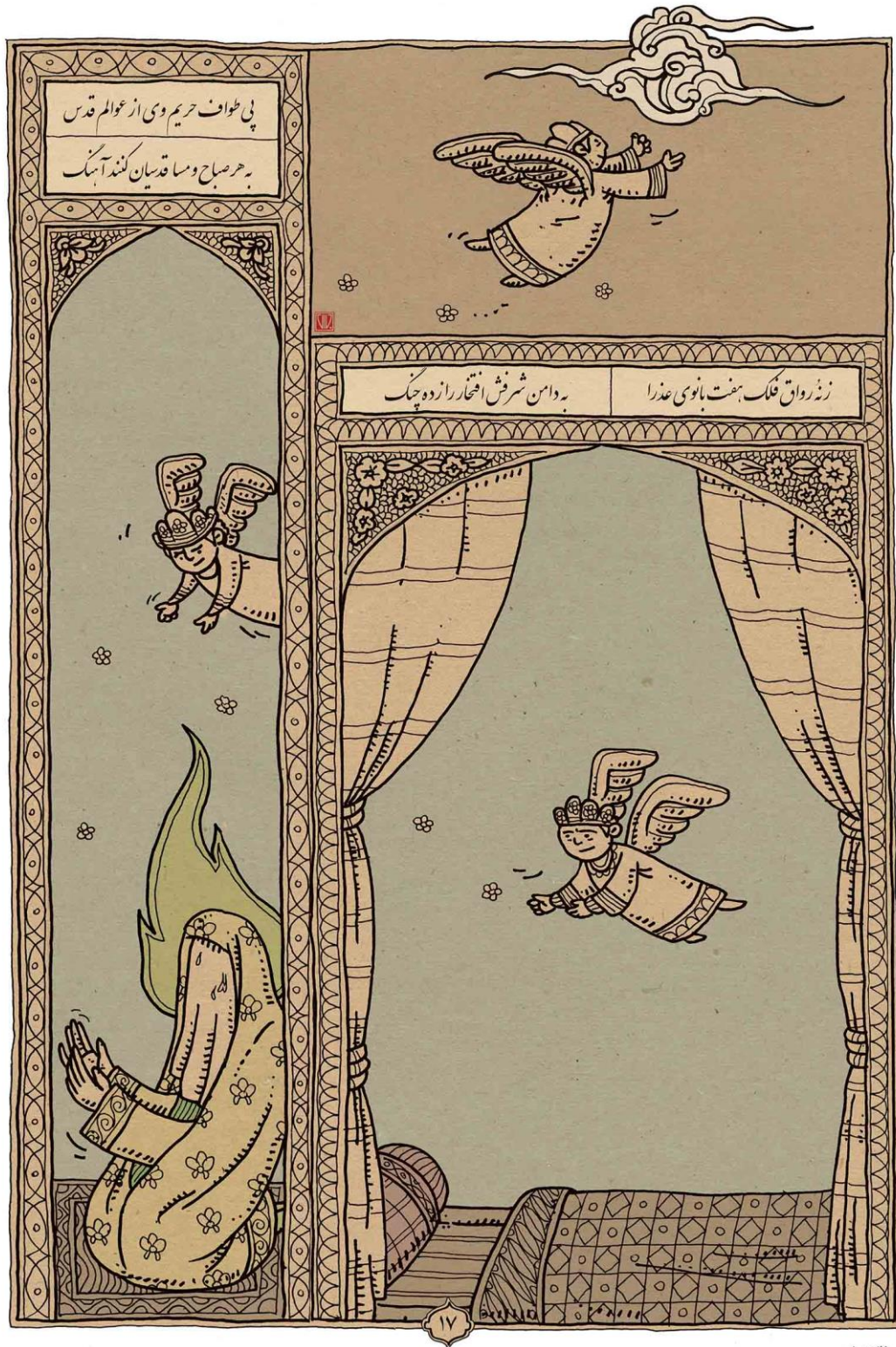




تسلای خاطر

بانوان یا فضیلت قہم، برای عبادت و دیدار فاطمہ معصومہ (س) خدمتش می رسیدند. در مصیبت شہادت ہمسفران و سختی های غربت او را دلجویی می کردند و با رسیدگی بہ احوالات او تسلای خاطرش بودند. این دیدار های مکرر کہ برای کسب معنویت از وجود مبارکش و طلب دعا و عرض حاجت و ابراز محبت روی می داد، شاید مخیل استراحت بانو می شد، اما برای زنان قم غنیمت بود، و فرصت بهره گیری از آن اندک. دیر یا زود بود کہ بانو سلامت خود را بازیابد و کاروانش از قم عازم مرو شود. البته بہ شرط پھودی! بیماری بانو مایہ نگرانی اہل خانہ و شہر بود. بہ همین جہت بود کہ در این مدت از مراقبت وی کوتاهی نکردند. عطاری برای مداوای او دارو می آورد و وضع سلامت او را پیگیری می کرد؛ مجانی!





خانه ی تور

قلممه مصومه (س) را «سیتی» یا «سّی» خطاب می کردند، به معنی «بانوی من...!». بانو در محرابی از اتاق خویش، در منزل موسی بن خزیج به عبادت و راز و نیاز می پرداخت و با آن حال پریشان، از تجویب شب و ذکر روز غافل نمی شد. آخر او دختر موسی بن جعفر (ع) بود که در تنهایی و تاریکی زندان های هارون نیز از مناجات با خدا لذت می برد. می شک، مکان درنگ و عبادت بانویی با آن ارج و قربیه جای رفت و آمد فرشتگان بوده است. حجره ی اقامت آن بانو بعد تر توسط موسی بن خزیج تبدیل به مسجدی شد که اکنون باقی نمانده است. اما محراب عبادتش هنوز برجاست و محل تبرک چستن اهل قم است؛ به یادگار حفظ شده و زیارتگاه است. آن را «بیت التور» می نامند. البته به نام «سّیّه» نیز می شناسند که از لقب بانو گرفته شده است.



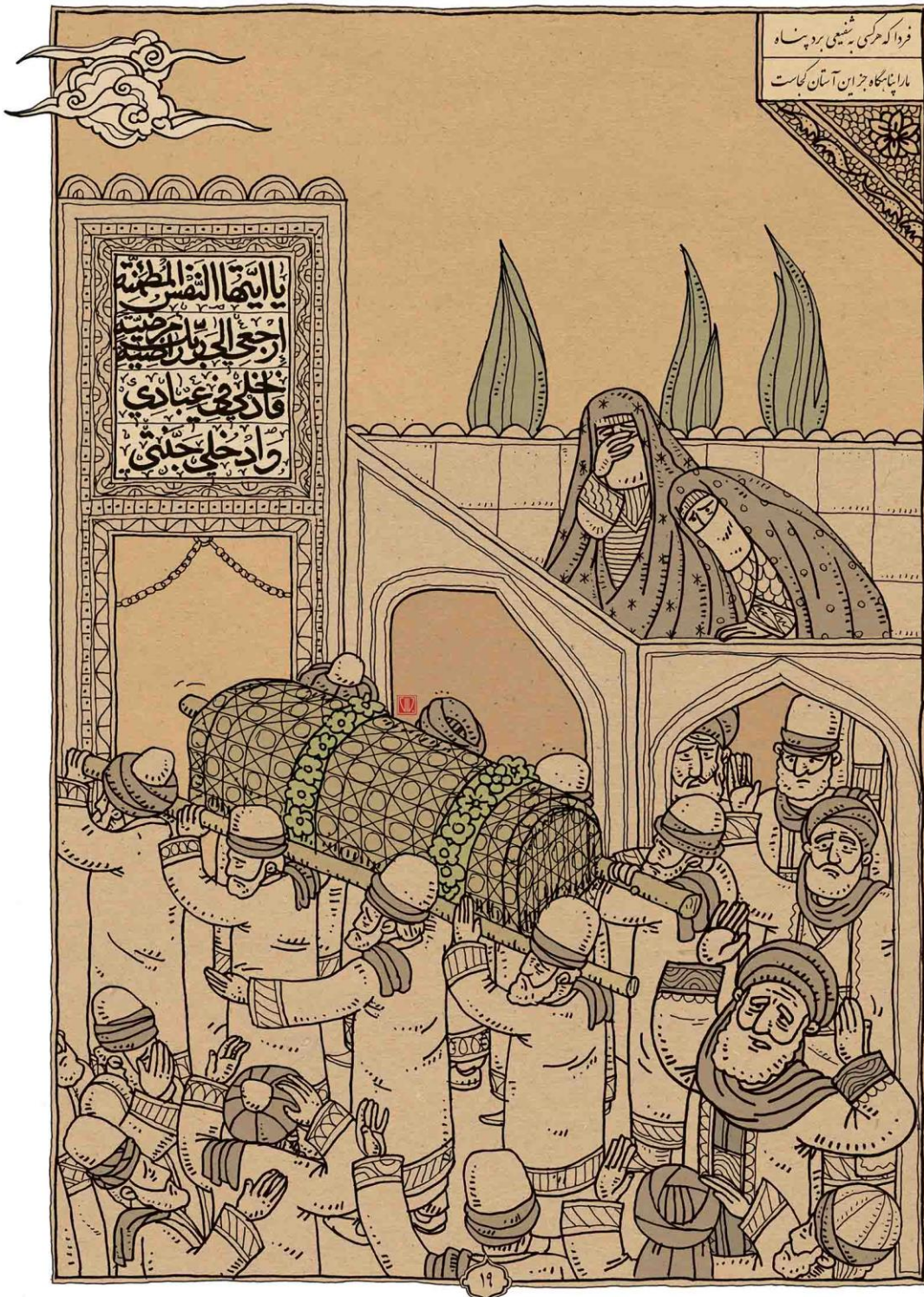


باتوی آسمانی

سراجام پس از هفده روز اقامت فاطمه معصومه (س) در قم، وصال علی بن موسی (ع) میسر نشد و او از دیدار برادر ناکام ماند. ناله و شیونی که از خانه موسی بن خزرج برخاست، شهر را خیر کرد. باتویی که روزی چند میهمان قم بود، در غربت دوری از مدینه و فراغ برادر، آسمانی شد. در سن او هنگام وفات اختلاف است، اما بی شک کمتر از ۲۲ سال نبوده است. با این که ازدواج نکرده و فرزند و همسری نداشت، اما تنها هم نبود. در کنار خواهرش میمونه (س) و برادرش حمزه (ع)، زنان با معرفت قم نیز بودند. رخت عزا بر تن کردند و مویه و زاری کردند و بر جای خالی بانویشان گریستند.



فردا که حرکتی به شیعی برود پناه
 ما را اینجا که جز این آستان نجاست



شکوه وفا

اگر چه فاطمه معصومه (س) در غربت و دور از وطن وفات یافت، اما در میان دوستاران خود و خاندانش بود. پیکر پاکش غسل داده و کفن شد و تشییع با شکوه و بی نظیری از آن شد. جامه عزا بر تن شهر شد و ندبه و نوحه آن را فرا گرفت. جمعیت عظیمی همراه پیکر بانو حرکت کردند و آن را تا پشت دیوارهای شهر، در چالشی که آفتاب غروب می کند، بردند. قرار شد فاطمه معصومه (س) را در باغی بیرون شهر که متعلق به موسی بن خوزج بود دفن کنند: «باغ بابیلان». باغ بزرگی که وقف بانو شد - این باغ امروز محدوده ی اطراف حرم و میدان آستانه و قبرستان شیخان و خیابان ارم را در بر می گیرد-.





ادب معرفت

جمعیت و تابوت به باغ باستان رسید. تابوت را بر زمین گذاشتند و بر پیکر فاطمه معصومه (س) نماز خواندند. از پیش سردایی را برای تدفین جنازه مهیا کرده بودند. این سنتی بود که برای مدفن بسیاری از افراد شاخص و محترم بکار می رفت. جمعیت منتظر خاکسپاری بودند، ولی کسی اقدامی نمی نمود. آخر بایست کسی می رفت و پیکر بانو را درون قبر می گذاشت. عصمت و شأن بانو از یک طرف و ادب و حیا، شیعیان یا معرفت نسبت به مقام فاطمه معصومه (س) از طرف دیگر، نمی گذاشت کسی به خود اجازه دهد به پیکر بانو دست بزند. در میان آن همه راویان حدیث و عالم و عابد که در قم زندگی می کردند، کسی خود را در این حد از پارسایی نمی یافت. بزرگان شهر در این که چه باید کرد در ماندند و با یکدیگر مشورت کردند. در نهایت نظر جمع به سوی خادمی پیر و به غایت پرهیزگار متمایل شد، نامش «قادر» بود. به دنبالش فرستادند و منتظر رسیدنش شدند.

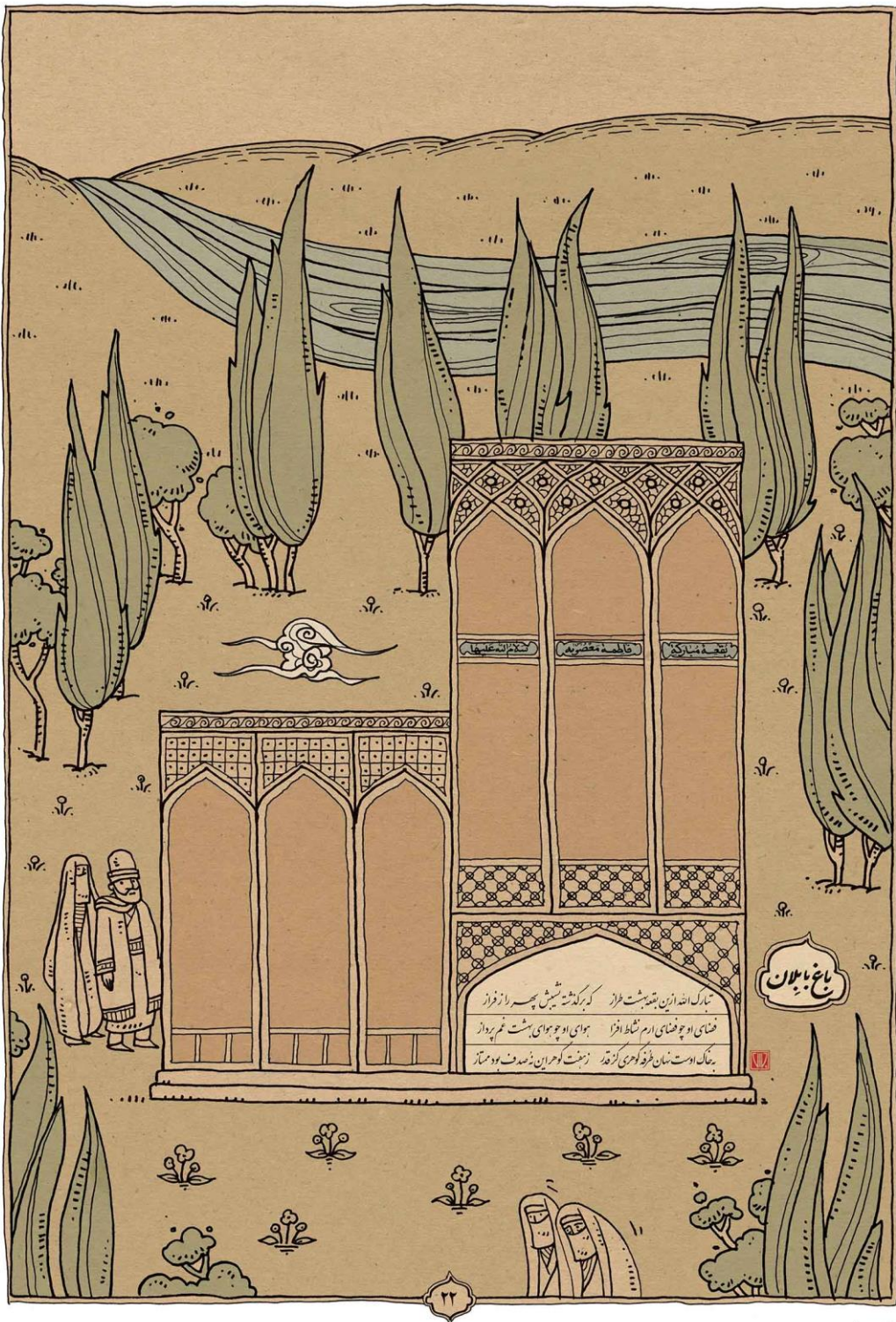




سواران ناشناس

مردم قم در کنار بزرگان شهر، در انتظار رسیدن «قاد» پیرمرد زاهد، بودند تا بیاید و خاکسپاری پیکر فاطمه معصومه (س) را انجام دهد. در این حین، ناگهان از دور دست و از سمت بیابان، غباری در افق به هوا برخاست که در میانه آن دو سیاهی به نظر می رسید. کسی معتقد، دو سوار که به سرعت به سوی جمعیت می تاختند، پیدا شدند. رسیدند. اما با صورت های پوشیده! سکوتی فراگیر بر جمعیت حاکم شده بود. کسی به خود جرأت پرسیدن نمی داد. بی آنکه صورتشان را نمایان کنند و با کسی سخن بگویند، از اسب فرود آمدند و همین بر ابهام شخصیت شان بیشتر می افزود. بر پیکر بانو حاضر شدند و نماز خواندند. سپس او را به درون سرداب برده و دفن کردند و باز بی آنکه با کسی سخنی بگویند، سوار بر اسبان خود شده و به تاخت رفتند و در افق نا پدید شدند.

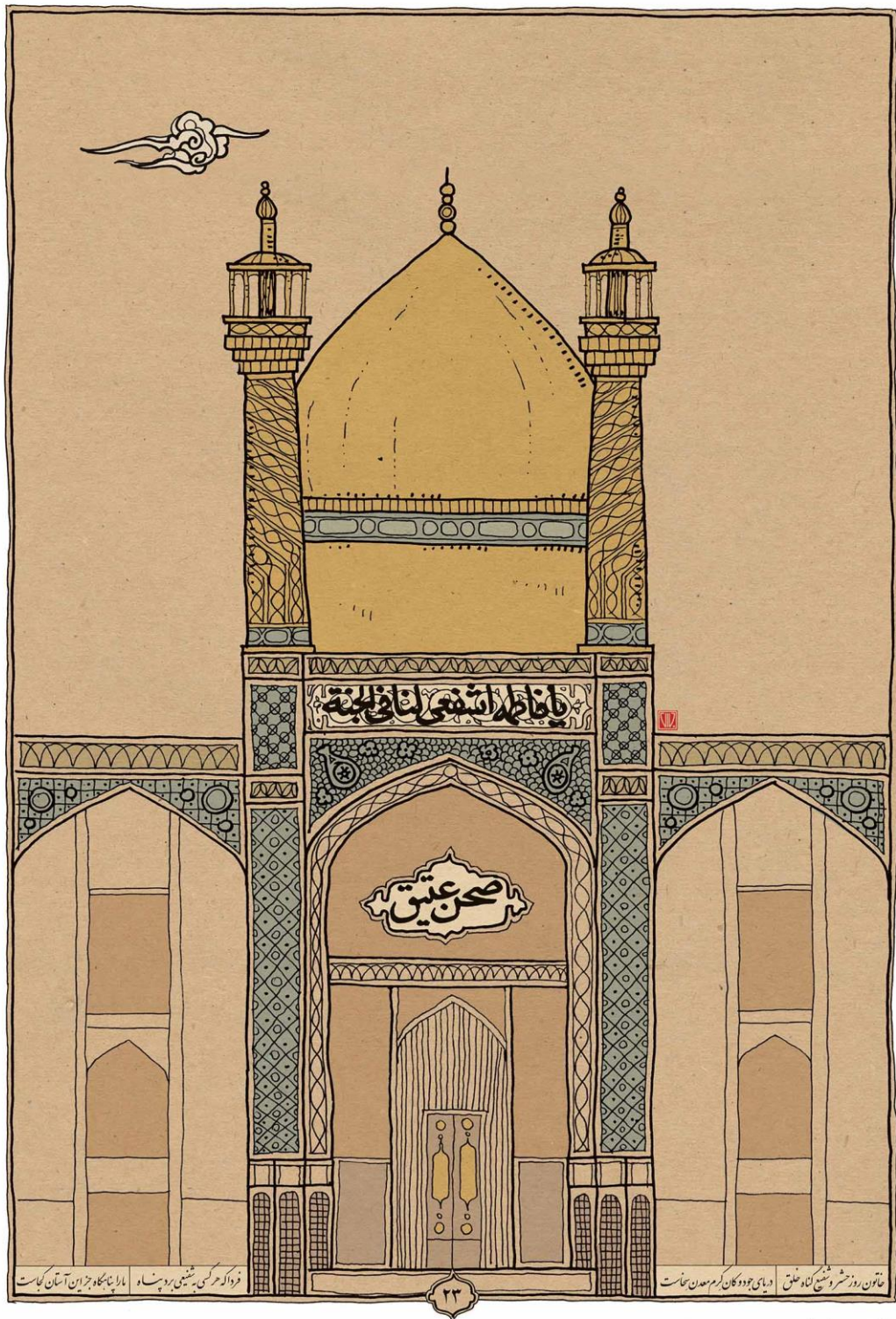




فردوس قم

فاطمه معصومه (س) در باغ بابلان دفن شد، چندی نگذشت که سایبانی از بوریا بر تربتش برپا کردند، تا زائرانش از گرما و تابش آفتاب گوهر قم در امان باشند. سالیان زیادی نگذشت که زینب (س) دختر امام جواد (ع) بقعه ای را بر فراز تربت عمه پدر بنا نمود که تا قرن پنجم برپا ماند. در کنار تربت فاطمه معصومه (س)، بانوانی از خانواده ی او که در قم می زیستند جای گرفتند: میمونه و ام احمد - از خاندان موسی بن جعفر (ع) -، ام حبیب و ام اسحاق - از کنیزان خاندان پیامبر - و ام القاسم - از بانوان شیعه - به تدریج در کنار قبه اول قبه دیگری نیز بنا شد. باغ بابلان نیز که وقف بانو شده بود، به تدریج پذیرای دیگر افرادی از خاندان علوی، راولیان حدیث و عالمان شیعه گردید و کم کم تبدیل به قبرستان عمومی بزرگی شد که دوستداران اهل بیت را در آن دفن می کردند.

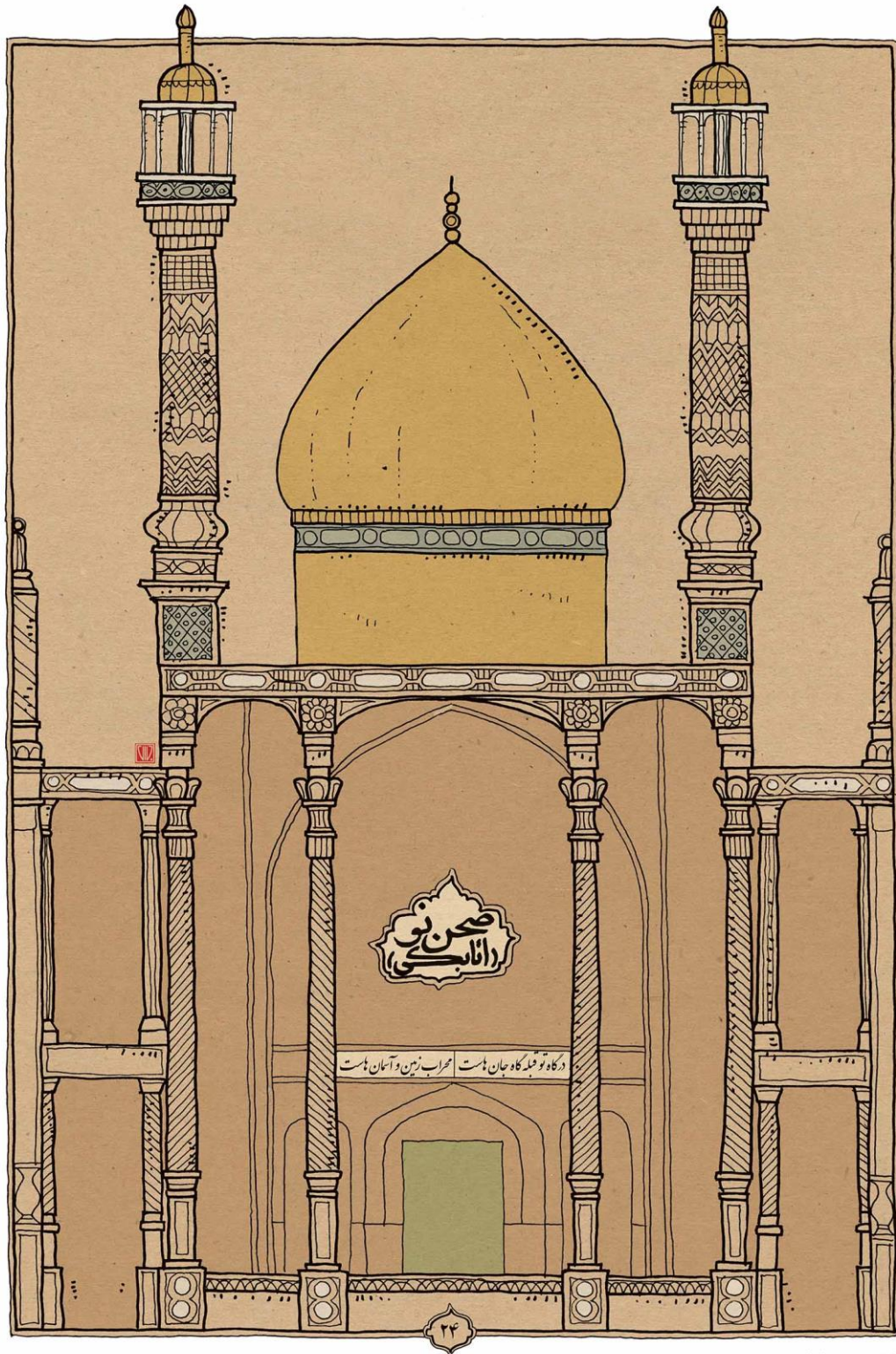




بارگاه معصومه (س)

در میانه ی قرن پنجم، میر ابوالفضل عراقی، وزیر طبرل سلجوقی، بنای ارسلگاه را که زینب دختر امام جواد (س) و در قرن سوم برپا شده کرده بود، به تشویق شیخ طوسی تجدید نمود. این بنا تمامی قبور اطراف پانو را فرا می گرفت تا میانه قرن ششم، آن زمانی که شادبیکم دختر عماد بیک بر فراز آن گنبدی بنا نهاد، برقرار بود. اما بنای گنبد موجود، با پوششی از کاشی فیروزه ای معرق، به همراه دو منار و ایوان در قرن دهم و به دست همسر شاه اسماعیل صفوی، شاه بیکم ایجاد گردید. در دوره صفویان بود که بارگاه فاطمه معصومه (س) توسعه یافت و بر رواقی ها و بنای آن افزوده شد. صحن عتیق - به معنای صحن قدیمی - یادگار همان دوره است.

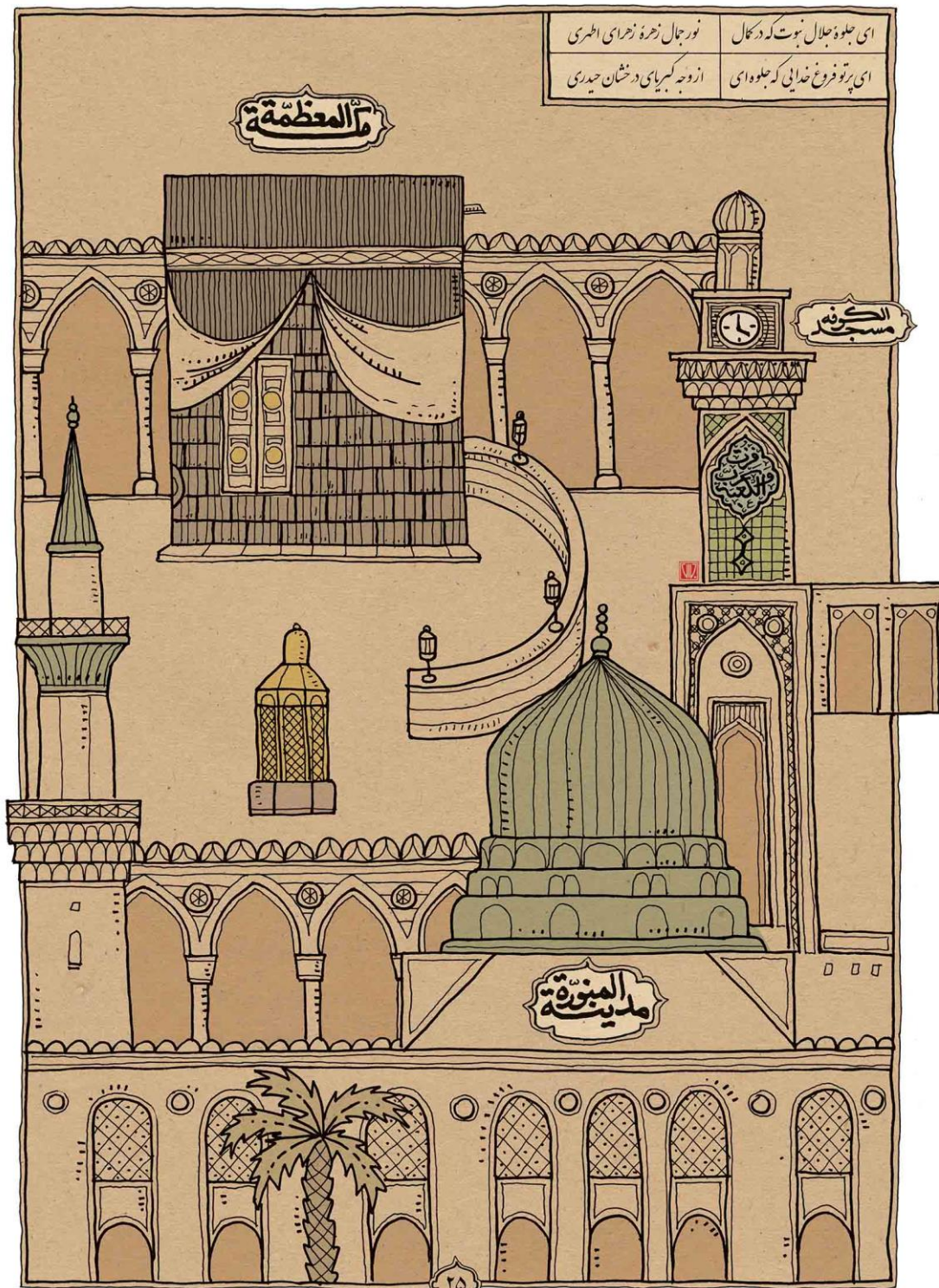




استانه معصومه (س)

در دوره قاجاریه نیز مجموعه حرم و بارگاه فاطمه معصومه (س) توسعه و رونقی دو چندان یافت. فتحعلیشاه زمانی که ولیعهد آقا محمد خان بود، نذر کرد چنانچه شاه ایران شود گنبد بارگاه را طلا کند و چنین نیز کرد. گنبد، دو مناره و ایوان، با خشت هایی از طلا، تزئین شدند. در زمان ناصرالدین شاه قاجار نیز میرزا علی اسفخر خان آتابک، صدراعظم او، صحن نو را با ایوان آئینه و چهار درب ورودی اش بنا نهاد که این مجموعه به نام او، «صحن آتابکی» نیز نامیده می شود. توسعه های حرم حضرت فاطمه معصومه (س)، مجموعه ای از هنرنامای های فاخر و و نفیس است که یادگار ذوق ایرانی مسلمان و نماد ارادت او به خاندان پیامبر است.

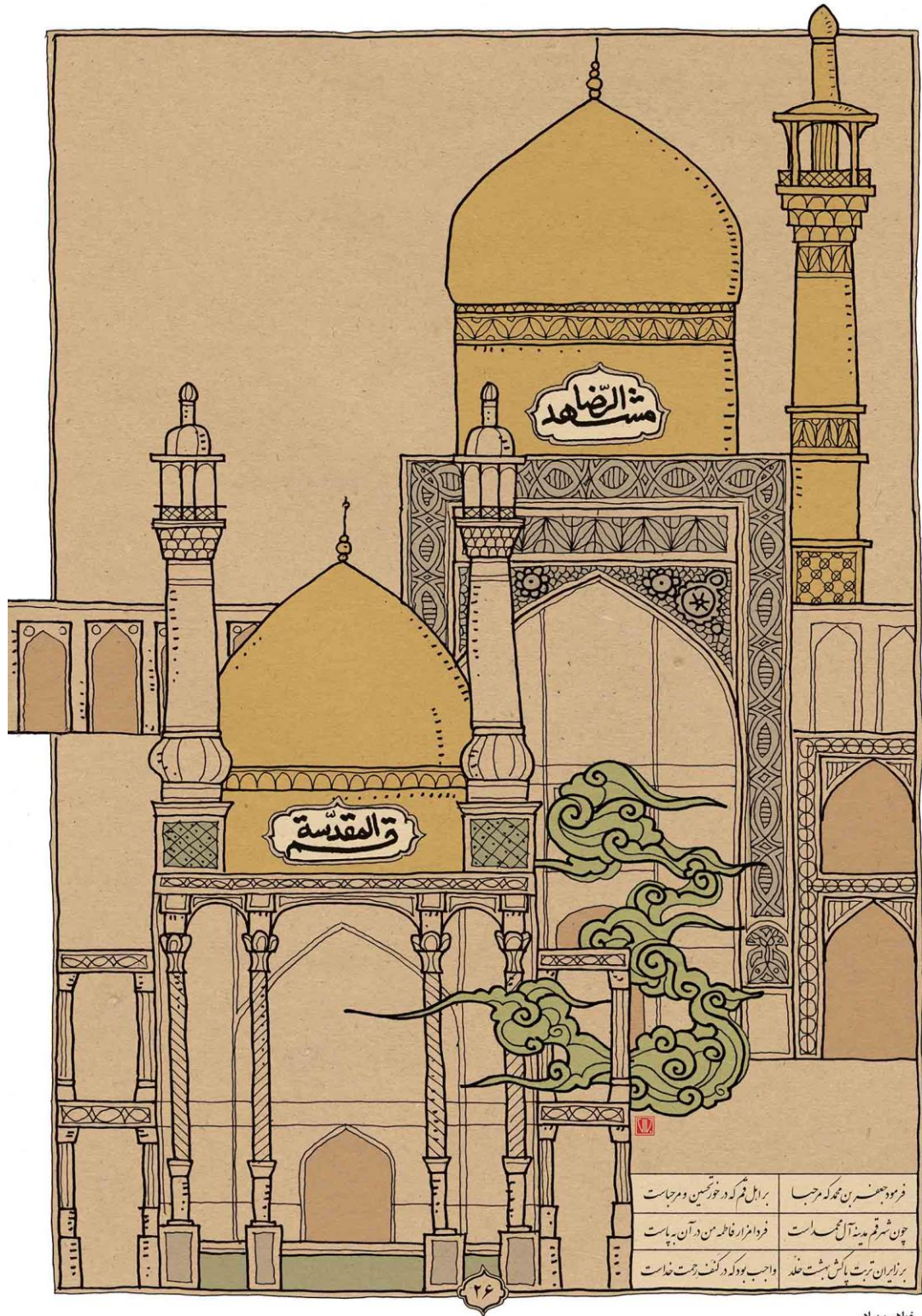




حرم اهل بیت

از پیامبر خدا گرفته تا امامان و امامزادگان، همه به نسبت مقام قرب خود، سهمی از نور خدایی برده اند. هر یک نشانه های ایمان در سرزمین هایی هستند که خدا به واسطه حضورشان، آن آب و خاک را شرف و برتری داده است. اگر برای خدا حرمی است آن خانه توحید در مکه است. اگر برای حضرت محمد (ص)، پیامبر خدا، حرمی باشد، آن مدینه و یثرب است. اگر برای مولای مؤمنان علی (ع) حرمی باشد، آن محراب مراجهش در کوفه است. پس چگونه است که امام ششم، جعفر بن محمد (ع) فرموده است که برای اهل بیت حرمی است و آن قم است؟ شاید از آن جهت که فاطمه معصومه (س) دختر امام هفتم، خواهر امام هشتم و عمه ی امام نهم است و از پیوند عمیق او را با خانواده امامت، پارگاهش را در غربت زیارتگاه اهل بیت پیامبر نموده است.

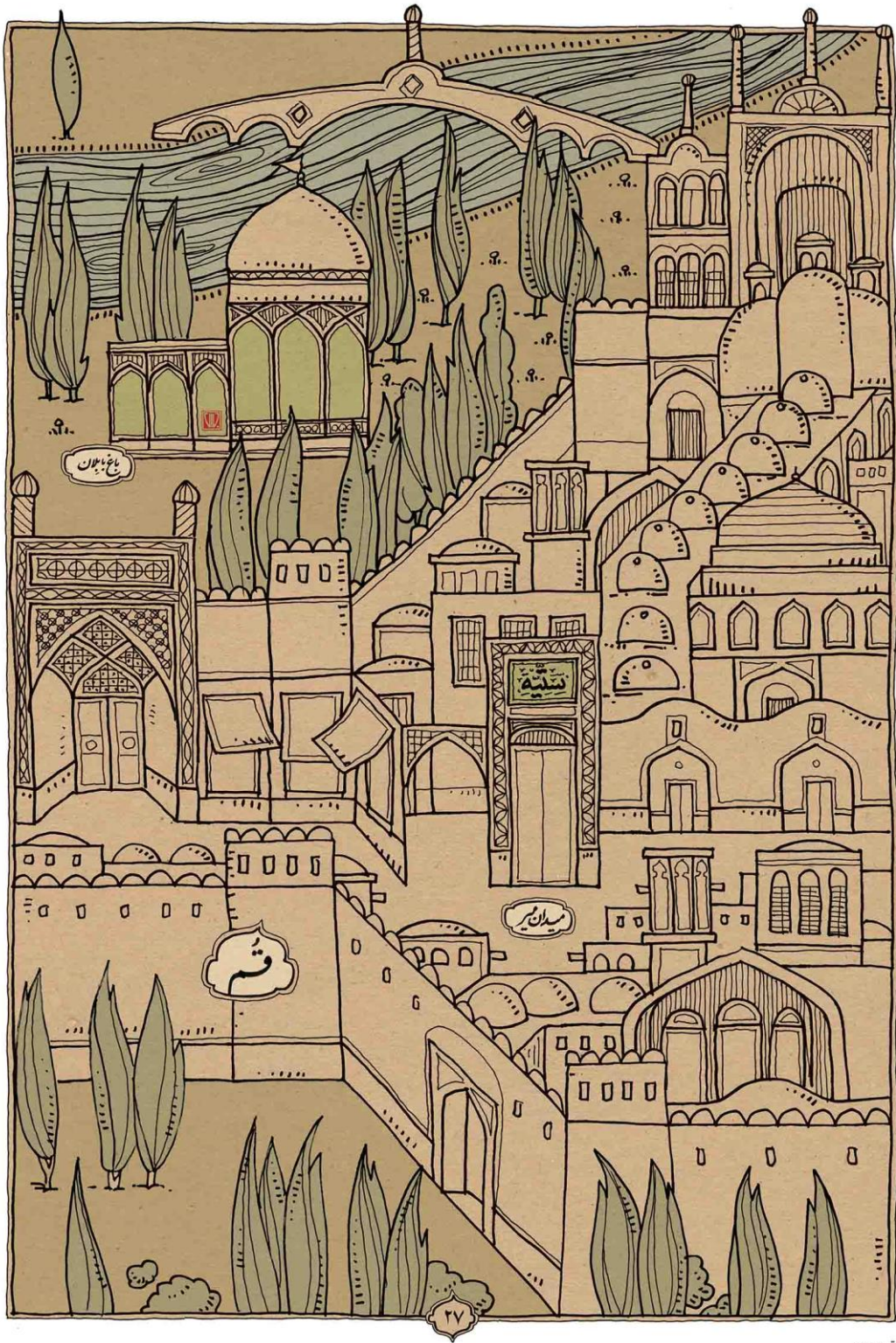




خواهر و برادر

علی بن موسی الرضا (ع) که خود در غربت، دور از مدینه و خانواده بود، از فوت فاطمه معصومه (س) در سفر بسیار اندوهناک بود. از آنجا که خود نمی توانست به زیارت مزار خواهر بیاید، از شیعیان و خصوصاً قمی هایی که به خدمتش می رسیدند جویای قبر خواهر می شد. علی بن موسی (ع) برای شناختن قبر و حق خواهر والا مقامش، به دوستان و پیروان، سفارش هایی می فرمود و ادب زیارت و عرض ارادت به محضر بارگاه بانو را با زیارت نامه ای به ایشان می آموخت. ارتباط معنوی و ایمانی میان این خواهر و برادر، در حرم های ایشان نیز جلوه کرده است چرا که پادشاه زیارت بانو معصومه (س) در قم برابر است با زیارت امام رضا (ع) در مشهد.





قم و حرم

گزارش های تاریخی و اسناد شهری نشان می دهد که مرقد فاطمه معصومه (س) تا قرن های هفتم و هشتم، دوره مغول و اوایل صفویه، در محدوده ی بیرونی شهر قم و در «بازار بابان» قرار داشته است. به تدریج رشد شهر به سمت بقعه ی بانو متمایل می شود و هسته تاریخی شهر از شمال شرقی (مسجد جامع، میدان کهنه و پانزار) به محدوده ی غربی (حرم و رودخانه فعلی) منتقل می گردد. توجه امراء و سلاطین به شهر قم و مهاجرت دوستان اهل بیت جهت زیارت و سکونت در این شهر، رشد جمعیتی آن را علیرغم اقلیم خشن و آب و هوای نامساعدش، سرعت بخشید. در قرن اخیر نیز علاقه ی شخصیت های مذهبی شهر و روحانیت شیعه و حوزه های علمیه به مرقد آن بانو سبب رونق اجتماعی بیش از پیش بارگاه او شد و اکنون مرکز شهر قم، پیرامون مرقد آن بانو شکل گرفته و رشد یافته است.

